**(2) اصل جستجوی حقیقت**

**به دبنال خورشید واحد بودن و نه آئینه های متعدد**

* ادوار روحانيّه شمس حقيقت مانند ادوار عالم شمس دائماً در دور و تجديد است مَثَلِ شمس حقيقت مثل آفتابست شمس خارج را مشارق و مطالع متعدّد است روزی از برج سرطان طلوع نمايد و وقتی از برج ميزان زمانی از برج دلو اشراق کند و گهی از برج حمل پرتو افشاند امّا شمس شمس واحد است و حقيقت واحده . ارباب دانش عاشق شمسند نه مفتون مشارق و مطالع و اهل بصيرت طالب حقيقتند نه مظاهر و مصادر لهذا آفتاب از هر برج و مشرقی طلوع نمايد ساجد گردند و حقيقت از هر نفس مقدّسی ظاهر شود طالب شوند . اين نفوس هميشه بحقيقت پی برند و از آفتاب جهان الهی محتجب نگردند عاشق آفتاب و طالب انوار دائماً توجّه بشمس دارد

(حضرت عبدالبهاء، مفاوضات، ید)

* جاهلان نادان عاشق بروجند و واله و حيران مشارق نه آفتاب (حضرت عبدالبهاء، مفاوضات، ید)
* چون عاشق برج بودند متوجّه و متمسّک ببرج شدند و محتجب از آفتاب چه که آفتاب انتقال کرد . مثلاً يکوقتی شمس حقيقت از برج ابراهيمی پرتوی انداخت بعد در برج موسوی شفقی زد و افقی روشن نمود بعد از برج مسيحی در نهايت قوّت و حرارت و اشراق طلوع کرد

(حضرت عبدالبهاء، مفاوضات، ید)

* آنان که طالب حقيقت بودند آن حقيقت را در هر جا ديدند ساجد شدند

(حضرت عبدالبهاء، مفاوضات، ید)

* امّا آنهائی که متمسّک بابراهيم بودند وقتی که تجلّی بر طور نمود و حقيقت موسی را روشن کرد محتجب شدند و آنهائی که متمسّک بموسی بودند وقتی که شمس حقيقت از نقطه مسيحی در نهايت نورانيّت جلوه ربّانی کرد محتجب شدند و قس علی ذلک (حضرت عبدالبهاء، مفاوضات، ید)
* پس بايد انسان طالب حقيقت باشد آن حقيقت را در هر ذات مقدّسی يابد واله و حيران گردد و منجذب فيض يزدان شود (حضرت عبدالبهاء، مفاوضات، ید)
* مانند پروانه عاشق نور باشد در هر زجاجی برافروزد و بمثابه بلبل مفتون گل باشد در هر گلشنی برويد . و اگر آفتاب از مغرب طالع شود آفتاب است نبايد محتجب بمشرق شد و غربرا محلّ افول و غروب شمرد و همچنين بايد تحرّی فيوضات الهيّه و تجسّس اشراقات رحمانيّه کرد و در هر حقيقتی واضح و آشکار يافت بايد واله و حيران شد (حضرت عبدالبهاء، مفاوضات، ید)

**ترک تقالید عامیانه و به جستجوی حقیقت واحد رفتن**

* امروز بکلّی مادّيّات بروحانيّات غلبه نموده در بين بشر ابداً احساسات روحانيّه نمانده مدنيّت الهيّه نمانده هدايت الله نمانده معرفت الله نمانده جميع غرق در مادّه هستند. اگر چنانچه جمعی بکنائس و يا بمعابد ميروند عبادت ميکنند اين بجهت تقاليد آباء و اجداد است نه اينست که تحرّی حقيقت کرده اند و حقيقت را يافته اند و حقيقت را ميپرستند از آباء و اجداد از برای آنها تقاليدی ميراث مانده و بآن تقاليد متشبّث و عادت کرده اند که بعضی اوقات بمعابد بروند و آن تقاليد را مجری دارند. و برهان بر اين آنکه پسر هر يهودی يهودی است پسر هر مسيحی مسيحی است پسر هر مسلمی مسلم پسر هر زردشتی زردشتی. پس اين مذهب از آباء و اجداد ميراث از برای او آمده است و تقليد آباء و اجداد مينمايد بجهت اينکه پدرش يهودی بوده او هم يهودی شده نه اينکه تحرّی حقيقت کرده و به تحقيق رسانيده که دين يهودی حقّ است و متابعت آنرا کرده بلکه ديده که پدر و آباء و اجداد بر اين مسلک بوده او هم اين مسلک را پيش گرفته است. مقصد اين است که ظلمت تقاليد عالم را احاطه کرده متابعت تقاليد طريق الهی را گم نموده نور حقيقت مخفی مانده. اگر اين امم مختلفه تحرّی حقيقت کنند لابدّ بر اين است که بر حقيقت پی برند و چون حقيقت را يافتند جميع ملل يک ملّت گردند. امّا مادام متمسّک بتقاليدند و از حقيقت محروم و اين تقاليد مختلف است لهذا نزاع و جدال در ميان است بغض و عداوت بين ملل شديد است. امّا اگر تحرّی حقيقت بکنند ابداً عداوتی نماند بغضی نماند جنگ و جدالی نماند با يکديگر نهايت التيام را حاصل کنند (حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت ص 9)
* جميع ملل بتقاليدی عاميانه تشبّث نموده اند و از اينجهت با يکديگر در نهايت اختلاف و غايت نزاع و جدالند. امّا ظهور حقيقت کاشف اين ظلمات است و سبب وحدت اعتقاد زيرا حقيقت تعدّد قبول نکند (حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت ص 11)

**بر هر شخص بالغ تحری و حقیقت فرض و واجبست**

* انسان چون بمقام بلوغ فائز شد باید تفحص نماید و متوکلا علد الله و مقدسا عن الحب و البغض در امری که عباد بان متمسک اند تفکر کند . و بسمع و بصر خود بشنود و ببیند، چه اگر ببصر غیر ملاحظه نماید از مشاهده تجلیات انوار نیر عرفان الهی محروم ماند . احزاب مختلفه در عالم موجود و هر حزبی خود را حق دانسته و میدانند، بقوله تعالی " کل حزب بما لدیهم فرحون " . (حضرت بهاءالله، مجموعه الواح ص 76)
* ديده را پاک و مقدّس نما تا تجلّيات أنوار لا نهايات از جميع جهات ملاحظه نمائی و گوش را از آلايش تقليد منزّه کن تا نغمات عندليب وحدت و توحيد را از افنان باقی انسانی بشنوی \* ای احمد چشم وديعه من است او را بغبار نفس و هوی تيره مکن \* و گوش مظهر جود من است او را باعراض مشتهيّه نفسيّه از اصغای کلمه جامعه باز مدار \* قلب خزينه من است لئالیء مکنونه آنرا بنفس سارقه و هوس خائن مسپار \* دست علامت عنايت من است آنرا از اخذ ألواح مستوره محفوظه محروم منما \* بگو ای عباد فيض رحمت بی منتهايم از سماء مکرمت بی ابتدايم چون غيث هاطل در نزول و جريان است با ديده مقدّس و گوش منزّه و استقامت تمام باين رحمت سبحانی و فيض رحمانی بشتابيد \* بگو ای بنده گان من بتحديد نفس و تقليد هوا خود را مقيّد و مقلّد مسازيد \* چه که مثل تقليد مثل سراب بقيعه در وادی مهلکه است که لم يزل تشنگان را سيراب ننموده و لا يزال سقايه نخواهد نمود \* از سراب فانی چشم بر داشته بزلال سلسال لا زوال بی مثالم در ائيد \* لؤلؤ قدرت ربّانی را از لؤلؤ مصنوعی فرق دهيد و تميز گذاريد چه که مصنوعی آن بملاقات آب فانی و معدوم شود و قدرتی آن بملاقات آب صافی و منير گردد \* پس جهد بليغ و سعی منيع نمائيد تا لؤلؤ قدس صمدانيرا من دون اشاره بدست آريد و آن معرفت مظهر نفس من بوده و خواهد بود و لم يزل بآب عنايت من زنده و حيّ و باقی خواهد بود \* ای بنده گان من جمال قدم ميفرمايد که از ظلّ هوی و بعد و غفلت بظلّ بقا و قرب و رحمت بشتابيد و چون أرض تسليم شويد تا رياحين معطّره ملوَّنه مقدّسه عرفانم از ارض وجود انبات نمايد \* و چون نار مشتعل شويد تا حجبات غليظه را محترق نمائيد و أجساد مبروده محجوبه را از حرارت حبّ الهی زنده و باقی داريد \* و چون هوی لطيف شويد تا در مکمن قدس ولايتم درائيد \* ای بنده گان من از مدينه وهميّه ظنّيه بقوّه توکّل بيرون آمده بمدينه محکمه مشيّده يقين وارد شويد \* و در جميع أحوال از رحمت واسعه و عنايت محيطه مأيوس مباشيد که همه هياکل موجودات را محض جود و کرم از نيستی محض بملک هستی آوردم بی طلب عنايت فرمودم و بی سؤال اجابت فرمودم و بی استعداد منتهای فضل وجود را مبذول داشتم \* جميع شما أشجار رضوان قدس منيد که بدست مرحمت خود در أرض مبارکه غرس فرمودم و بنيسان رحمت بی زوال خود تربيت نمودم و از حوادث کونيّه و خطرات ملکيّه بملائکه حفظيّه حفظ فرمودم حال از مُغْرِسْ و حافظ و مربّی خود غفلت ننمائيد و دون او را بر او مقدّم و مرجّح مداريد که مبادا ارياح سموميّه عقيميّه بر شما مرور نمايد و جميع را از اوراق بديعه و اثمار جنيّه و افنان منيعه و أغصان لطيفه محروم نمايد \* کلمات حکمتم را از لسان ظهور قبلم شنو \* که بپسر مريم فرمودم که هر مالک بوستانی شجره يابسه را در بوستان باقی نگذارد و البتّه او را قطع نموده بنار افکند چه که حطب يابس در خور و لايق نار است \* پس ای أشجار رضوان قدس عنايت من خود را از سموم انفس خبيثه و أرياح عقيمه که معاشرت بمشرکين و غافلين است حفظ نمائيد تا اشجار وجود از جود معبود از نفحات قدسيّه و روحات انسيّه محروم نگردد و لا زال در رضوان قدس احديّه جديد و خرّم ماند \* ای بنده گان بنيان مصر ايقان حضرت سبحان را بنقر وهم و ظنون منهدم مکنيد چه که ظن لم يزل مغنی نبوده و لا يزال نفسی را بصراط مستقيم هادی نگشته ای عباد يد قدرت مبسوطه ممدوده مرتفعه سلطنتم را مغلول فرض گرفته‌ايد \* و رحمت منزله مسبوقه غير مقطوعه‌ام را مقطوع داشته‌ايد \* و سحاب مرتفعه متعاليه جود و کرمم را ممنوع و غير مهطول فرض نموده‌ايد آيا بدايع قدرت سلطان احديتم مفقود شده و يا نفوذ مشيّت و احاطه اراده‌ام از عالميان ممنوع گشته اگر نه چنين دانسته‌ايد چرا جمال عزّ قدس أحديتم را از ظهور منع نموده‌ايد و مظهر ذات عزّ ابها را از ظهور در سماء قدس ابقا ممنوع داشته‌ايد \* اگر چشم انصاف بگشائيد جميع حقايق ممکناترا از اين باده جديده بديعه سرمست بينيد و جميع ذرّات اشيا را از اشراق انوارش مشرق و منوّر خواهيد يافت \* فبئس ما أنتم ظننتم و ساء ما أنتم تظنّون \* ای بنده گان بمبدأ خود رجوع نمائيد و از غفلت نفس و هوی بر آمده قصد سينای روح در اين طور مقدّس از ستر و ظهور نمائيد \* کلمه مبارکه جامعه أوّليه را تبديل منمائيد و از مقرّ عزّ تقديس و قدس تجريد منحرف مداريد \* بگو ای عباد غافل اگر چه بدايع رحمتم جميع ممالک غيب و شهود را احاطه نموده و ظهورات جود و فضلم بر تمام ذرّات ممکنات سبقت گرفته و لکن سياط عذابم بسی شديد است و ظهور قهرم بغايت عظيم \* نصايح مشفقه‌ام را بگوش مقدّس از کبر و هوی بشنويد و بچشم سِرّ و سَرْ در بديع امرم ملاحظه نمائيد \* از امواج بحر رحمتم که جميع أبحر لا نهايه قطره ايست نزد او محروم مشويد و از معين قدس عذب فرات سائغم خود را ممنوع مسازيد \* قسم بذات غيبم که اگر اقل از ذرّه بشعور ائيد بسينه بسينای روح بشتابيد و بعين خود بمعين قدسيّه منوّره واضحه وارد گرديد و نداء روح القدس را از سدره ناطقه در صدر منير بشنويد و غفلت منمائيد \* ای احمد از تقييد تقليد بروضه قدس تجريد و فردوس عزّ توحيد بخرام (حضرت بهاءالله، لوح احمد – فارسی)
* بايد انسان تحرّی حقيقت کند و از تقليد دست بکشد. زيرا ملل عالم هر يک تقاليدی دارند و تقاليد مختلف است تقاليد سبب جنگ و جدال شده است و تا اين تقاليد باقی است وحدت عالم انسانی مستحيل است. پس بايد تحرّی حقيقت نمود تا بنور حقيقت اين ظلمات زائل شود زيرا حقيقت حقيقت واحده است تعدّد و تجزّی قبول نکند (حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت ص 12)
* اين تقاليد عالم انسانی را ظلمانی کرده اين تقاليد سبب حرب و قتال شده اين تقاليد سبب بغض و عداوت گشته. پس بايد تحرّی حقيقت کنيم تا از جميع مشقّات خلاص شويم

(حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت ص 13)

**مفهوم و معنی واقعی جستجوی حقیقت: تحری حقیقت یعنی چه**

* اوّل اساس بهاءاللّه تحرّی حقيقت است. يعنی بايد نفوس از تقاليدی که از آباء و اجداد موروث مانده منزّه و مقدّس گردند. زيرا موسويان تقاليدی دارند زردشتيان تقاليدی دارند مسيحيان تقاليدی دارند بودائيها تقاليدی دارند هر ملّتی تقاليدی دارد گمان ميکند که تقاليد خودش حقّ است و تقاليد ديگران باطل. مثلاً موسويان گمان ميکنند تقاليد خودشان حقّ است و تقاليد سايرين باطل. ما ميخواهيم بفهميم کداميک صحيح است جميع تقاليد که صحيح نيست اگر بتقليدی تمسّک داشته باشيم مانع است که تقاليد ديگران را درست تحرّی نمائيم. مثلاً شخصی يهودی چون معتقد و متمسّک بتقاليد موسويانست ممکن نيست بفهمد ديگران حقّ هستند پس بايد تقاليد را بريزد و تحرّی حقيقت بکند و شايد حقّ با ديگران باشد. پس تا ترک تقليد نشود حقيقت جلوه ننمايد. مثلاً عبدهء اوثان ميگويند اوثان حقّست اگر ترک اين تقاليد نکنند ممکن نيست هدايت بيابند و بوحدانيّت الهی پی برند. پس در تحرّی حقيقت انسان بايد ترک تقليد بکند جميع ملل ترک تقليد کنند آنوقت تحرّی حقيقت نمايند در اينصورت لابدّ حقيقت ظاهر ميشود. مثلاً پنج نفر هستند اين پنج هر کدام ادّعا مينمايند که هر يک اعلم از ديگری است بايد بمقام امتحان گذاشت تا ترک تعصّب نکنيم، چگونه ميتوانيم حقيقت را بيان نمائيم؟ مجوسی ميگويد من حقّم يهودی ميگويد من حقّم مسيحی ميگويد من حقّم بودی ميگويد من حقّم، چگونه ميشود حقّ ظاهر شود؟ پس بايد موسوی ترک تعصّب کند مسيحی ترک تعصّب بکند بودی ترک تعصّب بکند تا اينقسم نشود ممکن نيست حقيقت ظاهر شود. شخص کامل عاقل که طالب علم است علم مطلوب اوست هر کس بيان کند. نور محبوب اوست در هر زجاج بدرخشد. گل محبوب اوست در هر زمين که برويد. نيّر اعظم فيض بخش الهيست از هر مطلعی طالع شود . نبايد تعصّب داشت بلکه بايد عاشق آفتاب بود خواه از مطلع موسوی طالع شود خواه از مطلع محمّدی خواه از مطلع عيسوی آفتاب آفتابست. پس حقيقت مقصود انسانست از هر کس بشنود. اينست مسئلهء تحرّی حقيقت. نتيجهء اين بحث، چه ميشود؟ نتيجه اينست که جميع ملل عالم بايد آنچه شنيده اند بگذارند نه بهيچ ملّتی متمسّک باشند و نه از هيچ ملّتی متنفّر شايد آن ملّتی را که متنفّر است آن حقّ باشد و آن ملّتی که بآن متمسّک باطل باشد. وقتی که آنها را ترک کرد نه ملّتی را متمسّک نه ملّتی را متنفّر آنوقت تحرّی حقيقت ميکند و عاقبت ملاحظه مينمايد که حقيقت اديان الهی يکی است اختلا ف در تقاليد است تحرّی حقيقت سبب ميشود که جميع بشر متّفق ميشوند . اين يک اساس از اساس بهاءالله است

(حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت ص 17)

**ثمرات جستجوی حقیقت**

* از جمله تحرّی حقيقت تا عالم انسانی از ظلمت تقاليد نجات يابد و بحقيقت پی برد. اين قميص رثيث هزاران ساله را بدرد و بيندازد و پيرهنی که در نهايت تنزيه و تقديس در کارخانهء مشيّت بافته شده بپوشد. و چون حقيقت يکی است تعدّد قبول نميکند لهذا افکار مختلفه منتهی بفکر واحد گردد (حضرت عبدالبهاء، لوح لاهه، پیام ملکوت ص 21)
* اگر ملل و اديان تحرّی حقيقت نمايند متّحد شوند. حضرت موسی ترويج حقيقت کرد و همچنين حضرت مسيح و حضرت ابراهيم و حضرت رسول و حضرت باب و حضرت بهاءالله کلّ تأسيس و ترويج حقيقت نمودند (حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت ص 21)
* اگر تحری حقیقت میشد همه متحد میگشتند زیرا حقیقت یکیاست تعدد ندارد

(حضرت عبدالبهاء، خطابات، جلد 2، ص 53)

**هر شخص با انصافی به جستجوی حقیقت می یر دازد**

* أَحَبُّ الأَشْيَاءِ عِنْدِي الإِنْصَافُ. لَا تَرْغَبْ عَنْهُ إِنْ تَكُنْ إِلَيَّ رَاغِبًا وَلَا تَغْفَلْ مِنْهُ لِتَكُونَ لِي أَمِينًا وَأَنْتَ تُوَفَّقُ بِذَلِكَ أَنْ تُشَاهِدَ الأَشْيَاءَ بِعِيْنِكَ لَا بِعَيْنِ العِبَادِ وَتَعْرِفَهَا بِمَعْرِفَتِكَ لَا بِمَعْرِفَةِ أَحَدٍ فِي البِلَادِ. فَكِّرْ فِي ذَلِكَ كَيْفَ يَنْبَغِي أَنْ تَكُونَ. ذَلِكَ مِنْ عَطِيَّتِي عَلَيْكَ وَعِنَايَتِي لَكَ فَاجْعَلْهُ أَمَامَ عَيْنَيْكَ

(حضرت بهاءالله، الكلمات المكنونة العربية، رقم 2)

* نفوسی که منصفند فحص ميکنند تحقيق و تدقيق ميکنند همان فحص و تدقيق سبب هدايت آنها ميشود. مثل اينست که کسی بگويد در فلان اطاق شمعی است خاموش. بعد شخص سامع فحص کند ببيند روشن است. ميشنود در فلان باغ درختان زرد برگ شکسته شاخ تلخ ثمر است و گلها بد بو زنهار نزديک او نرويد. لابدّ نفوسی که منصفند باين قناعت نميکنند بلکه ميگويند ميرويم ميبينيم و تحرّی حقيقت مينمائيم. چون فحص و تدقيق نمايند می بينند درختهای باغ در نهايت اعتدالست ساقه ها در نهايت راستی برگها در نهايت سبزی شکوفه ها در نهايت معطّری ميوه ها در نهايت حلاوت گلها در نهايت طراوت. پس ميگويد الحمد للّه آن بدگو سبب شد که من باين باغ راه يافتم سبب هدايت من شد (حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت ص 22)
* بايد تحرّی حقيقت نمايند. اين قرن ، قرن حقيقت است نه قصص و روايات زيرا روايات و تقاليد مختلف است و مايهء اختلاف (حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت ص 24)
* بايد انسان طالب حقيقت باشد آن حقيقت را در هر ذات مقدّسی يابد واله و حيران گردد و منجذب فيض يزدان شود مانند پروانه عاشق نور باشد در هر زجاجی برافروزد و بمثابه بلبل مفتون گل باشد در هر گلشنی برويد . و اگر آفتاب از مغرب طالع شود آفتاب است نبايد محتجب بمشرق شد و غربرا محلّ افول و غروب شمرد و همچنين بايد تحرّی فيوضات الهيّه و تجسّس اشراقات رحمانيّه کرد و در هر حقيقتی واضح و آشکار يافت بايد واله و حيران شد . ملاحظه کنيد که يهود اگر متمّسک بافق موسوی نبودند بلکه ناظر بشمس حقيقت بودند البتّه آن شمس را در مطلع حقيقی مسيحی در نهايت جلوه رحمانی مشاهده مينمودند ولی هزار افسوس که بلفظ موسی متمسّک شدند و از آن فيض الهی و جلوه ربّانی محروم ماندند (حضرت عبدالبهاء، مفاوضات، ید)

**طالب صادق به هدف و مقصود حقیقی خود واصل میگردد**

* مَنْ طَلَبَ شَیئًا وَجَدَّ وَجَدَ (حضرت بهاءالله، هفت وادی، وادی طلب)
* فِي أَوَّلِ القَوْلِ امْلِكْ قَلبًا جَيِّدًا حَسَنًا مُنِيرًا لِتَمْلِكَ مُلْكًا دَائِمًا بَاقِيًا أَزَلاً قَدِيْمًا

(حضرت بهاءالله، الكلمات المكنونة العربية، رقم 1)

* طالب صادق جز وصال مطلوب چيزی نجويد و حبيب را جز وصال محبوب مقصودی نباشد (حضرت بهاءالله، هفت وادی، وادی طلب)

****